مولف کتاب «درآمدی به تاریخ فلسفه اسلامی»:

تاریخ فلسفه اسلامی دکتر نصر، مجعول است

گزارش «فرهیختگان» از جلسه نقد و بررسی کتاب جدید نصرالله حکمت

[عکاس: محمدعلی عسگری | آرشیو عکاس]

فرهیختگان | درآمدی به تاریخ فلسفه اسلامی، تازه‌ترین اثر نصرالله حکمت، استاد فلسفه و عضو هیات‌علمی دانشگاه شهیدبهشتی تهران، با حضور عبدالله صلواتی، منوچهر صدوقی‌سها، اسدالله رحمان‌زاده و رضا اکبریان در تالار ناصرخسرو این دانشگاه مورد نقد و بررسی قرار گرفت. نظر به اهمیت مباحث مطرح شده در این جلسه چهار ساعته، «فرهیختگان» گزارش مبسوطی از این نشست را منتشر می‌کند.

|||

درآغاز این نشست عبدالله صلواتی، عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی که اداره جلسه را برعهده داشت با بیان اینکه نوینده سال‌هاست دلشوره تدوین چنین تاریخ فلسفه‌ای را داشته است، گفت: «این کتاب در واقع شروع کار است و ان‌شاءالله این توفانی که به راه افتاده، ادامه‌دار خواهد بود و برکاتی هم‌به لحاظ تخریب و هم‌تاسیس خواهد داشت.»

صلواتی اضافه کرد: «به‌جز بنده یقیه دوستانی که در این جلسه حاضر هستند، در مساله تاریخ فلسفه اسلامی اهل قلم و نظر هستند و در این زمینه از آنها آثاری هم منتشر شده است. دکتر رضا اکبریان از دهه ۷۰ تا الان چنین دغدغه‌ای دارند و معتقدند تاریخ فلسفه‌های موجود به هیچ وجه بیانگر عظمت و شکوه فلسفه اسلامی نیست و حتی شاید نوشتن این [نوع] تاریخ فلسفه، خدمتی بزرگ به فلسفه اسلامی و جهان اسلام باشد. ایشان از دهه ۷۰ شروع کردند و الان در پروژه عظیمی درخصوص نگارش تاریخ فلسفه اسلامی درحال فعالیت هستند. استاد صدوقی‌سها هم که نام‌آشنا هستند و در حوزه فلسفه از خصیصاتشه. ایشان هم در این زمینه صاحب تالیف هستند. استاد رحمان‌زاده هم دغدغه‌های خاصی در این زمینه دارند، هرچند درخصوص تاریخ فلسفه اسلامی ایشان هم مثل بنده چیزی به رشته تحریر درنیاورده‌اند، اما نگاه‌های هایدگری و نگاه‌های جدیدی که به فلسفه غرب دارند، می‌تواند در این مسیر، که یک ایرانی یک دلشوره بومی و دینی درحال قدم برداشتن در آن است، کمک کنند. استاد حکمت هم به بنده همچنان دلشوری ایشان هستم و از آثار و بیان ایشان استفاده می‌کنم. در سال‌های دانشجویی که خدمت ایشان بودیم، از تاریخ فلسفه موجود گله داشتند و توقعی که از ما می‌آمد بود، این بود که اگر اینها بد است پس چرا شما خودتان کاری نمی‌کنید. پس از سال‌ها، ایشان عواید فکری و فرآورده‌های ذهنی‌شان و چیزهایی که بارها از نفس کشیدند وشب به روز و روز به شب رساندند، بالاخره این کتاب را به‌عنوان آغازی، تالیف کردند.»

رضا اکبریان: برای نوشتن تاریخ فلسفه اسلامی ابتدا باید نظریه‌پردازی کنیم

دکتر رضا اکبریان عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران با بیان اینکه «زمانی که در سال ۷۲، عضو هیاتعلمی دانشگاه شدم، دیدم این توارخ فلسفه با چیزی که ما در حوزه علمیه در کتب فصوص، تمهید، اسفار، شفا یا نهایه و شرح منظومه خواندیم خیلی تفاوت دارد»، افزود: «چیزی که برای فلسفه اسلامی در دانشگاه تدریس می‌شود یا آنچه که در متون فلسفی وجود دارد، بسیار متفاوت است. مستشرقین، خاورشناسان یا کسانی که تاریخ فلسفه نوشتند، به متون مسلط نبودند و از این نظر، این ضعف وجود دارد که آقای دکتر هم در کتاب به آن اشاره کردند.»

اکبریان با اشاره به تلاش‌های صورت گرفته برای تدوین تاریخ فلسفه اسلامی گفت: «ما فکر می‌کردیم بتوانیم تا سال ۷۷.۷۶ بحث را جمع کنیم. اما کار دشوارتر از اینهاست. ما زمانی می‌توانیم سیر تطور فلسفی را در جهان اسلام دنبال کنیم که بتوانیم در این زمینه نظریه‌پردازی کنیم. کار بسیار سنگین‌ودشوار است به‌خصوص اینکه لازم است اولا سیر تطور بحث‌ها شناسایی شود. ثانیا آن دستگاه و آن ساختار فکری و فلسفی فیلسوف خوب شناسایی شود. ارتباط نظریات با مبانی استخراج شود و از همه مهم‌تر که سنگینی کار است، این است که شخص برمتون تسلط داشته باشد. شما با متون فلسفی ما آشنا هستید. حلالان شاءالله ۴۰۰۵۰ سال دیگر تواریخ فلسفه متعدد نوشته و نظریه‌پردازی انجام شود، راه هموار می‌شود ولازم نیست کسی حتما به شفا مسلط باشد، ولی الان اگر بخواهید تاریخ فلسفی بنویسید، نمی‌توانید ریزه‌کاری‌های شیخ‌الرئیس را در کتاب مورد توجه قرار ندهید و بگویید تاریخ فلسفه می‌نویسم. نمی‌توانید ریزه‌کاری‌های فارابی را متوجه نباشید. شما دیدید اغراض مابعدالطبیعه فارابی بسیار سنگین است. همین حوزه کوچک هفت یا هشت صفحه‌ای بسیار سنگین است که بفهمیم فارابی در این حوزه چه کاری می‌خواهد انجام دهد. شیخ‌الرئیس ۴۰ مرتبه مابعدالطبیعه ارسطو را می‌خواند و می‌گوید من متوجه نشدم! تاوقتی که اغراض مابعدالطبیعه فارابی را خواندم وفهمیدم.»

عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت مدرس با تاکید بر ضرورت تشکیل حلقه‌های بحث و گفت‌وگو در مورد تاریخ فلسفه اسلامی [نوع] شیخ‌الرئیس، فارابی و کندی این اصطلاح [فلسفه اسلامی] را به کار نبرد‌اند. بله در برخی از عبارات میرداماد این را داریم اما بعد از اینکه گرین و امثال دکتر نصر در این بحث‌ها وارد شدند این اصطلاح در جهان اسلام مطرح شد. قبل از آن «تاریخ فلسفه» می‌گفتند. یک بار می‌گویم تاریخ فلاسفه، یک‌بار می‌گویم تاریخ حکما و یک‌بار می‌گویم سیر تطور فکر فلسفی. اینها همه مسائلی است که باید به آنها توجه شود.»

اکبریان در پایان بخش نخست صحبت‌های خود با اشاره به تفاوت نظرگاه و آرای فلاسفه اسلامی گفت: [«مثلا] پس از ملاصدرا، افرادی همانند علی مدرس، قاضی سعیدقمی و ملاهادی سبزواری بوده‌اند. اصلا ملاهادی سبزواری یا ملاصدرا فرق دارد. این فرق‌ها را من در کلاس‌هاشان می‌دهم. ممکن است بفرمایید تا حالا ما ملاهادی سبزواری را شارح ملاصدرا می‌دانستیم! علامه طباطبایی هم کاملا با ملاهادی سبزواری تفاوت دارد. من حتی معتقدم حرف‌های خواجه در تجرید هم با ابن‌سینا متفاوت است. بنابراین تنها راهی که ما برای نوشتن تاریخ فلسفه در اسلام سراغ داریم، تسلط قوی به متون و از همه مهم‌تر تفاوت آرای فیلسوفان و متفکران با یکدیگر است. به‌نظر من اگر این کار صورت نگیرد یعنی سیر تطور بحث دنبال نشود و تفاوت‌ها دیده نشود، ما نمی‌توانیم تاریخ فلسفه در جهان اسلام داشته باشیم. مگر اینکه ادعا کنیم فقط در مقابل فلسفه یونان یک فلسفه داریم [در حالی که این‌طور نیست و هر کدام از فلاسفه ما مکتب و مشرب خاص خود را داشته‌اند.]»

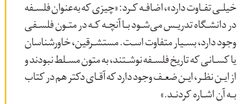

منوچهر صدوقی‌سها: باید دست و پای حکمت را ببوسید

منوچهر صدوقی‌سها، استاد فلسفه و عرفان در ابتدا با قرائت قسمت‌هایی از مقدمه نویسنده بر کتاب گفت: «من دست استاد خود را همیشه ببوسیدم و وظیفه‌ام بوده است، ولی دست غیراساتید را نباید بوسید و ما هم شاید نبوسیده باشیم. اما دو موردبرای بنده تداعی افتاد، دو کتاب دیدم که بعد از گفتن‌هم دست شما را می‌بوسم که هیچ حتی یکی شما را هم می‌بوسم. یکی درباره کتاب «قواعد عقلی در قلمرو روایات» از جواد خرمیان بود و دیگری همین کتاب [دکتر حکمت] است. تکرار می‌کنم علاوه‌بر اینکه دست این نوینده را می‌بوسم پای آنها را هم می‌بوسم. هیچ‌محاباملی‌ها نمی‌دهند، مطالب آنچنانی که‌موجب شود انسان دست نوینسنده را ببوسد در این کتاب فراوان است.»

صدوقی‌سها در ادامه با اشاره به تاریخچه تاریخ فلسفه‌نویسی در جهان گفت: «[مستشرقین] وقتی شروع به نوشتن تاریخ فلسفه در هیات جدید کردند یک فصلی هم به فلسفه اسلامی اختصاص دادند. تلقی عمده و اصلا مبنای آنها این شد که این چیزی که به آن فلسفه اسلامی گفته می‌شود، ترجمه‌ای ناقص و مُحرف از یونان و یونانیات است. برخی تا اندازه‌ای بالا رفتند و گفتند که این همان فلسفه یونانی است که از سمت راست نوشته می‌شود. دوتا سه مبناهم اضافه کردند. گفتند فلسفه‌ای که به آن اسلامی اطلاق می‌شود، همان یونانی با همان خصایصی است که عرض کردم. دوم، اگر هم بنا باشد که فلسفه‌ای به نام فلسفه اسلامی وجود داشته باشد، که طبیعتا باید متاثر از اسلام باشد، این کلام خواهد بود نه فلسفه! این هم مبنای دوم اینهاست. مبنای سوم هم این بود که اگر هم چیزی به نام فلسفه اسلامی وجود خارجی داشته باشد با مرگ ابن‌رشد آن هم‌مرد. یکی گفته است جنازه فلسفه اسلامی با تشییع جنازه ابن‌رشد، تشییع شد.»

سپهار ادامه با تاکید بر اینکه همین سه مبنا در میان مسلمین هم به‌عنوان وحی منزل تلقی شد، افزود: «به مدد نیکان و پاکان از کل عالم اسلام، ۹ یا ۱۰ نفری نوشستند از این مام [یا راداریم تاریخ‌فلسفه‌نویسی مستشرقان] بیرون بیایند. آخری این‌شخص شیخ است که اینجا نشسته است [اشاره به دکتر حکمت].

اولین اینها یک بزرگوار ایرانی است. ۹۰ سالی است از دنیا رفته است اما هنوز هم مظلوم است و او شیخ عبدالکریم زنجانی، است که علیه اورینتالیست‌ها این سه، چهار مبنای آن، در کتابی به نام «دروس الفلسفه» قیام کرده است. یک کتاب دیگر هم دارند به نام «تطور الفلسفه فی ایران و النجف الاشرف» که متاسفانه هر چه می‌گردیم آن را پیدا نمی‌کنیم. دومین شخص «شیخ مصطفی عبدالرزاق» است که مدتی رئیس دانشگاه الازهر بوده و مدتی هم رئیس قوه‌قضائیه مصر بوده و شخصیت ممتازی است. اوهم کتاب مورد «تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه» را دارد که خوشبختانه به فارسی هم ترجمه شده است، بعدا نوبت به چند نفر از شاگردان او می‌رسد. یکی مرحوم دکتر ابراهیم مدکور» است که در ایران معروف است و کتابش «فی الفلسفه الاسلامیه» منهج و تطبیقه» است که آن هم خوشبختانه به فارسی ترجمه شده و مثلا این‌هم ادامه‌دهنده راه استاد خود شیخ مصطفی است. دیگری محمد عبدالهادی ابوریده» است که بسیار شخصیت ممتازی است، اما متاسفانه در ایران شناخته شده نیست. دیگری که باز از او شاگردان شیخ مصطفی است، علی شامی النشار است. کتابی دو، سه جلدی دارد که به نام «نشوء الفکر الفلسفی فی الاسلام» است. واقعا دیدنی است اما مثل کتاب ابوریده، ترجمه نشده است و چقدر حداقل اینها هم ترجمه شود. در ایران هم بعد از مرحوم فلاطوری سه یا چهار نفر این خصیصه را دارند. یکی شخص شخیصی است که علما و عملا واقعا ملحق به اولیا است: شیخ علی عابدی شاهرودی که در قم حکیمی موسسند. شخص دیگر جواد خرمیان، صاحب همان کتاب قواعد عقلی است و دیگری دکتر حکمت و آخرین آنها هم ممکن است شخصی باشد که الان با شما صحبت می‌کند [استاد سها].

اسدالله رحمان‌زاده: بحران‌ها ماحصل تفکر سکولار است

اسدالله رحمان‌زاده استاد کالج کانترا کاستا سخنان خود را با این جمله شروع کرد که «من در این جمع جا ندارم به این معنا که تاریخ فلسفه اسلامی بدانم یا بخواهم نقدی بکنم یا بخواهم از آن زاویه نگاه کنم، ولی شاید جای من همین جایی است که هستم. من از بیرون تاریخ فلسفه اسلامی به فلسفه اسلامی و به این کتاب نگاه می‌کنم.

این استاد فلسفه در ادامه با اشاره به تاریخ فلسفه گفت: «وقتی تاریخ فلسفه غرب را نگاه می‌کنیم و از ارسطو و افلاطون تا الان و نقد هایدگر به تاریخ فلسفه غرب که سعی دارد نشان دهد چطور فلسفه به سمت یک نوع تفکری که هایدگر آن را سوبژکتیو می‌گذارد (ذهن گرایی و تفکر بازنمایی) [را ملاحظه می‌کنیم] چیزی که بسیار تکاندهنده است این بود که در طول سال‌هایی که این سیر فکر فلسفی را دنبال می‌کردم و کاری با تفکر اسلامی نداشتم، کم‌کم متوجه این موضوع شدم که چطور این تاریخ فلسفه با همین تفکر بازنمایی و ذهن‌گرایی به سمت پوچ‌گرایی می‌رود.»

رحمان‌زاده در ادامه با بیان اینکه ما بدون مفهوم ایمان به پوچ‌گرایی خواهیم رسید، افزود: «از واسازی فلسفه غرب من به جایی در انتهای سقوم رسیدم که می‌توانم ادعا کنم ایمان واقعی‌ترین امر است و واقعی‌تر از این نیست و [ایمان] واقعی‌تر از این اتاق و ماست. اگر اینمان به خدا را وارد فلسفه نکنیم، [همان طور که در غرب چنین اتفاقی افتاد] ما با تاکید بر اینکه نوینسنده کتاب به دنبال این است که نشان دهد فیلسوفان ما تفکر اصیل داریم، نه تفکر اقتباسی و قرضی، اضافه کرد: «تاریخ فلسفه اسلامی یا اصلا تاریخ فلسفه اسلامی، چون فلسفه اسلامی. این ماحصل یک نوع تفکر سکولار است، یک نوع تفکری که حضور خدا در فلسفه و علم‌آن را نیستم عرصه‌های جدی فکری‌اش نفی می‌کند. کار جناب دکتر حکمت در این کتاب هم این است که نشان دهد دقیقا [در مقابل فلسفه غربی] فلسفه اسلامی مبتنی بر ایمان است.»

عبدالله صلواتی: کتاب دکتر حکمت نوعی چشم‌بستن و گوش باز کردن است

در ادامه این نشست عبدالله صلواتی عضو هیات علمی دانشگاه تربیت دبیر شهیدرجایی با اشاره به رویکرد پدیدارشناسانه خود، کتاب درآمدی به تاریخ فلسفه اسلامی را به یک نوع چشم بستن و گوش باز کردن تعبیر کرد و افزود: «ایشان از مکانیسمی استفاده می‌کنند که اسم آن را آشنایی‌زدایی، بداهت‌زدایی و تاریک‌سازی می‌گذارند. تاریک‌سازی موقعی اتفاق می‌افتد که چشم دیگر هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. آن زمان قوای دیگر دست به کار می‌شوند و فروکاست انسان به چشم و یک نوع چشم‌محوری در فلسفه ما خیلی جدی گرفته شده است، در صورتی که در شرق آن چیزی که خیلی اهمیت و محوریت دارد گوش است و ایمان هم با گوش پیوند جدی‌تری دارد تا با چشم! البته در سنت کلامی، عرفانی و فلسفی ما، بزرگان درباره ترجیح گوش یا چشم به هم صحبت کرده‌اند. دکتر حکمت از این آشنایی‌زدایی، بداهت‌زدایی و تاریک‌سازی استفاده می‌کند برای شنیدن و برای اینکه فیلسوفان ما را بشنود و این مکانیسم ما را به منطقی می‌برد که به جای چیستی و ماهیت، ما مائیت وجه هستی‌ما را داریم و دقیقا همین فضای مائیت ما را به این رهنمون می‌کند که به جای تعریف، توصیف داشته باشیم. در همین فضاست که بحث پیشاایمانی آقای دکتر حکمت شکل می‌گیرد.»

صلواتی اوج دخالت دادن این نکته پیشافلسفی را در بحث از دوگانه متد و سلوک دانست و گفت: «در روش، حقیقت بی‌نشان است. در روش بحث اوبخه کردن را داریم ولی در سلوک ما در متن وجود و در متن واقعیت هستیم. بنابراین دیگر چه چیزی را می‌توان اوبخه کرد؟ آیا امکان دارد در متن حقیقت باشیم و حقیقت برای ما نام‌آشنا نباشد؟ مجهول مطلق باشد؟ این امکان‌پذیر نیست. اینجاست که ایشان از این درجه وارد می‌شوند و خیلی از تفاوت‌هایی را که بیرون می‌کشند، دقیقا از این منطقه است؛ منطقه‌ای که ریشه آن به شنیدن و به بحث تاریک‌سازی و بداهت‌زدایی می‌رسد. ایشان با تاریک‌سازی به بحث ایمان می‌رسند و منطقه ایمان یکی از کانونی‌ترین مناطقی است که تفکر فلسفی ما را از تفکر فلسفه یونان جدا می‌کند و این را دکتر حکمت به‌درستی توانسته‌اند در این کتاب نشان دهند و بارها و بارها با مستشرقان و محققانی که در این زمینه بحث کرده‌اند و پیش‌انگاره را داشتند که فیلسوفان ما چیزی نداریم مگر اینکه در ارسطو و در یونان آمده است [وارد گفت‌وگو شده‌اند].»

عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت دبیر شهیدرجایی در ادامه با تاکید بر اینکه نوینسنده کتاب به دنبال این است که نشان دهد فیلسوفان ما تفکر اصیل دارند، نه تفکر اقتباسی و قرضی، اضافه کرد: «تاریخ فلسفه اسلامی یا اصلا تاریخ فلسفه اسلامی، چون فلسفه اسلامی. این ماحصل یک نوع تفکر سکولار است، یک نوع تفکری که حضور خدا در فلسفه و علم‌آن را نیستم عرصه‌های جدی فکری‌اش نفی می‌کند. کار جناب دکتر حکمت در این کتاب هم این است که نشان دهد دقیقا [در مقابل فلسفه غربی] فلسفه اسلامی مبتنی بر ایمان است.»

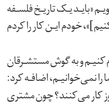

نصرالله حکمت: تاریخ فلسفه دکتر نصر مجعول است

نصرالله حکمت نوینسنده کتاب درآمدی قرون وسطی در دور اول مباحث به ایراد چرایی نوشتن چنین کتابی گفت: «بنده‌ای که این‌رتبه را در ادبیات «باید و نباید» گرفتار نشوم و سر کلاس‌ها به بچه‌ها، دانشجوها و فرزندان خودنگویم «باید یک تاریخ فلسفه اسلامی بنویسیم [اما کاری نمی‌کنم]»، خودم این کار را کردم و آن را نوشتم.»

حکمت با بیان اینکه باید عزم کنیم و به گوش مستشرقان برسانیم که ما از این پس شما را نمی‌خوانیم، اضافه کرد: «چرا آنها (مستشرقان) خودشان هم کار می‌کنند؟ چون مشتری دارند. ما مشتری آنها هستیم. ما در دانشگاه‌های خود همین حرف‌های معوج، بی‌اساس و مجعول را تدریس می‌کنیم. مگر تاریخ فلسفه فاخوری را برای دانشجویان خود نمی‌گوییم؟ چه چیزی در دانشگاه‌های خود در ایران می‌گوییم؟ بنده در دوران دانشجویی فاخوری را خواندم اما آنها در پارادایم غربی‌ها و مستشرقان این تاریخ فلسفه را نوشتند! اما ۶۰ سالی است که این کتاب مرجع ما در تاریخ فلسفه اسلامی شده است؛ کتابی که از ابتدا تا انتها مجعول است و ما به دانشجویان خود آن را تدریس می‌کنیم! خوب به گوش آنها هم می‌رسد کتاب‌هایی را که نوشته‌اند ما داریم تدریس می‌کنیم و می‌فهمند که فقیر و محتاج آنهاییم. بنده تصور می‌کنم باید اعلام کنیم که ما دیگر حرف‌های شما را نمی‌خوانیم و حرف‌های شما را قبول نداریم. این باید واقعا رسانه‌ای شود و به گوش آنها برسد و بفهمند ما دیگر آنها را قبول نداریم.»

عضو هیات‌علمی دانشگاه شهیدبهشتی با تاکید بر اینکه ما فلسفه اسلامی با وصف اسلامی داریم، گفت: «فارابی [در رساله اغراض مابعدالطبیعه] نقشه‌راه تاسیس متافیزیکی را به ابن‌سینا می‌آموزد که شرط امکان خودش را داشته باشد و شرط امکان مابعدالطبیعه از نظر فارابی و ابن‌سینا و همه فلاسفه ما «ایمان پیشافلسفی» است؛ یعنی اگر ایمان به خدای خالق نداشته باشیم حقیقتی در این عالم نیست که فیلسوف دنبال آن برود و بخواهد پیدایش کند. ایمان پیشافلسفی شرط امکان مابعدالطبیعه است و آن متافیزیکی که فاقد این شرط امکان جریان می‌یابد، بدون تردید در بستر حرکت با بحران‌های متعدد مواجه. چرا؟ چون بذر یک بحران را درون خود دارد و این همان چیزی است که در تاریخ فلسفه غرب اتفاق افتاده است.»

حکمت در ادامه با انتقاد از انجماد و انسداد فلسفه اسلامی معاصر اضافه کرد: «ما امروز در روزگاری زندگی می‌کنیم که این فلسفه اسلامی ارتباط خود را با امروز از دست داده است. ما می‌گوییم فلسفه غرب در بن‌بست است؛ بله در بن‌بست است. فلسفه اسلامی هم گرفتار انسداد و انجماد است. ما نشسته‌ایم و ۴۰۰ سال می‌گوییم «ان الوجود عندنا اصیل» فکر می‌کنیم سود حمد است و هر روز باید در نماز خود بخوانیم [ملاصدرا برای حل ۱۰ مساله دینی و ۱۰ مساله فلسفی به بحث اصالت وجود رسید اما ما ۴۰۰ سال است درجا می‌زنیم و همواره می‌گوییم «ان الوجود عندنا اصیل»؛ همانند کسانی که محرم تمام شده بود و چون در بن‌بست گیر کرده بودند همچنان زنجیر می‌زدند! از این بن‌بست بیرون بیایید! محرم تمام شده است! ما همچنان ایستادیم و این را تکرار می‌کنیم. اگر ما در جایگاه خودمان، که همین ایمان پیشافلسفی است، مستقر شویم آن زمان ارتباط ما با امروز برقرار می‌شود و جوانان، بچه‌ها و دانشجویان ما که فلسفه می‌خوانند این میزان گرایش به غرب نخواهند داشت. از جانب دیگر می‌بینیم ما عزق مساله هستیم. کف خیابان ما مساله ریخته اما عاجز از حل مسائل خود هستیم و دائما راه‌حل وارد می‌کنیم. بعد این راه‌حل‌های وارداتی دقیقا شبیه این است که یک بیمار دیگر را معاینه کنید و بیمار دیگری را درمان کنید. برای اوشکسته و این بیمار دستگاه گوارش مشکل دارد و ما به این توجه نداریم. آن راه‌حل‌ها برای جامعه و سرزمین دیگری است و آنها را وارد می‌کنیم و این چنین در مسائل خود دچار می‌مانیم.»

نوینسنده کتاب «درآمدی به تاریخ فلسفه اسلامی» با بیان اینکه ما باید به ریشه‌های حرف بروییم و بفهمیم چه کسی هستیم و کجاییم، گفت: «این تاریخ فلسفه [مستشرقان] به ما چه گفته‌اند؟ شما هیچ چیز نیستید. بنده به این تاریخ فلسفه‌هایی که تاکنون نوشته شده و حتی به تاریخ فلسفه دکتر نصر [نقد دارم]. من تمام‌قد به دکتر نصر ادای احترام می‌کنم ولی تاریخ فلسفه ایشان مجعول است و دو اثر رضی‌زرد. چرا؟ چون کسانی این تاریخ فلسفه را نوشتند که آن تواریخ فلسفه قبلی را نوشته بودند. آقای دکتر نصر نوشته است. آقای دکتر نصر روی مجموعه‌ای نظارت کرده است. مثلا [بخش] ابوالحسن عامری تاریخ فلسفه دکتر نصر را «اورت کی روسون» نوشته است که عامری را تحریف کرده است. کسانی که عامری را هم تحریف کرده‌اند. آقای دکتر نصر مقدمه‌ای بر تاریخ فلسفه‌شان نوشته‌اند و گفته‌اند که قرآن و حدیث سرچشمه فلسفه اسلامی است. بعد [وقتی بخش مربوط به] فارابی را می‌خوانیم می‌بینیم فارابی تنها ارتباطی که می‌توانسته بر علم‌با یک چیزی نداشته باشد آن اسلام و حدیث و قرآن است! فقط اسم او [فارابی] محمد است و اگر اسم او محمد نبود و مثلا مایکل بود می‌دانستیم که او اصلا مسلمان هم نبوده است! بعد شما می‌گویید سرچشمه فلسفه او قرآن و حدیث است؟! کدام قرآن و حدیث؟ می‌گویید؟! چرا این شکاف افتاده است؟! این شکاف بین مقدمه و متن بر اثر چیست؟! واقعیت این است که نوینسنده [در مقدمه بیرون پاراداییم [شرق شناسانه و غربی] است و آرزوها و خواسته‌های خود را بیان می‌کند اما در متن که می‌آید گرفتار پارادایم می‌شود و نمی‌تواند تکان بخورد. ما باید این پارادایم را بشکنیم و تا از آن خارج نشویم و تا یک روشی درون سلوک عقلی پیدا نکنیم و یک چشم‌اندازی و پیش‌فرض‌های ضروری نداشته باشیم نمی‌توانیم قدم از قدم برداریم. بنده با تمام عجز و ناتوانی سعی کردم بتوانم یک افقی را بازنمایی کنم بتوانم این شاءالله از این فضا خارج شویم و اعلام کنیم که این تاریخ فلسفه‌ها مجعول است و نباید آنها را بخوانیم.»

حجت‌الاسلام دکتر رضا اکبریان: سلوک فلسفی فلاسفه اسلامی هم با هم متفاوت است

رضا اکبریان در آغاز بخش دوم صحبت‌های خود با اشاره به بحث

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

مولف کتاب در مورد تفاوت «روش» و «سلوک» گفت: «[آقای دکتر] روی این [دوگانه] متمرکز می‌شوند و تمام سعی ایشان این است که نشان دهند آنچه در یونان رخ داده حقیقت فیلسوف ملتزم به روش با حقیقتی بی‌نام و نشان است اما آنچه در جهان اسلام رخ داده حقیقت فیلسوف اهل سلوک است و نام و نشان آن را حق تبارک و تعالی معرفی کرده و به‌خوبی این مطلب را باز کردند. درواقع برداشتی که از کتاب دکتر کردم این است که ایشان می‌خواهند بحث عقل و وحی، فلسفه و دین را به‌عنوان مساله اصلی که در جهان اسلام وجود داشته مطرح کند. بگویند در جهان اسلام مساله‌ای به نام عقل و وحی داریم اما در یونان و فلسفه ارسطو و افلاطون چیزی تحت عنوان وحی نداریم. به زبان ساده بیان کنم چیزی به‌عنوان دین نداریم که فیلسوف دغدغه این را داشته باشد که رابطه فلسفه و دین را حل کند و ما در کندی این مطلب را با التولوجیا کاملا مشاهده می‌کنیم و در فارابی هم می‌بینیم که «الجمع بین رای الحکیمین» دوراغیه بر این مبتنی می‌شود.»

عضو هیات‌علمی دانشگاه تربیت مدرس در ادامه با طرح این پرسش که چه تفاوتی بین فلسفه در جهان اسلام با فلسفه در یونان باستان است و در جهان اسلام چه واقعه‌ای رخ داد که فلسفه کندی، فارابی و بقیه فلاسفه ما فلسفه‌ای ایمانی است، گفت: «[اگر] همه [تلاش‌های فلاسفه اسلامی] را تحت عنوان تاریخ فلسفه اسلامی قرار بدهیم و بگوییم تمام فلسفه اسلامی می‌خواهد خدا را مطرح کند و آن را از فلسفه یونان متفاوت کند [به نتیجه نمی‌رسیم]! من نمی‌خواهم بگویم آقای دکتر به این سادگی [که من عرض کردم] مطرح کردند. ایشان استدلال کردند. مثلا وقتی بحث کندی را مطرح می‌کند جاناته وارد می‌شوند. خیلی هم زیبا مواجه کندی با امام عسگری(ع) مطرح می‌کنند و واقعا خواندنی است. اما اینها را باید در فلسفه ثابت کنید. فلسفه معرفت بشری است. کسی که با او بحث فلسفی می‌کنیم منکر اینهاست و باید طوری بحث کنیم که مطلوب‌مان را ثابت کنیم. فرق آن با کلامی همین است. هر انسانی مخاطب فلسفه است ولی در قرآن و روایات به ما یاد دادند این روش را دنبال و طوری بحث را ارائه کنیم که بتوانید با هر انسانی گفت‌وگو کنیم.»

اکبریان در بخش دیگری از نقدهای خود با تاکید بر اینکه سرنوشت سلوک در جهان اسلام هم محل بحث است، اضافه کرد: «سلوک در این عرفی، ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا [متفاوت است]. ما می‌گوییم در حکمت یونانی، «من نمی‌گویم حکمت مشاء، حکمت یونانی حکمت مشاء نیست، حکمت یونانی است، اصلا یونانی چه فرقی با فارابی دارد؟ واقعا اگر به این توجه شود یک دنیا معارف، در آن نهفته است. فارابی چه فرقی با یونانی دارد؟ در حکمت مشرقیه یونانی اتحاد بین حکمت بحثی و ذوقی است. در سهروردی حکمت اشراقیه وحدت بین حکمت بحثی و ذوقی است و در ملاصدرا به وحدت حکمت بحثی، ذوقی و قرآنی می‌رسیم. بنابراین می‌خواهم بگویم به این مساله‌ای نیست که بگویم تاریخ فلسفه اسلامی داریم. این کار بزرگی است. مغرب زمین به این علت در علوم تجربی پیشرفت کرده که فلسفه‌اش را شکنجه زده است. ما الان در علوم انسانی مشکوک هستیم. آقای دکتر خیلی قشنگ می‌گویند علوم انسانی همکاری نمی‌کند، فلسفه هم همکاری نمی‌کند چون تاریخ فلسفه را تدوین نکردیم.»

اکبریان در پایان در مورد اینکه چه کسی را باید به‌عنوان موسس فلسفه اسلامی قلمداد کرد و تفاوت کندی با فارابی چیست، اضافه کرد: «کندی در فلسفه خود توانست مطالبی برای تمایز بین واجب و ممکن ارائه کند و همان طور که تمایز وجود و ماهیت در فلسفه افلاطون نیست در فلسفه کندی هم وجود ندارد. بنابراین اگر از من بپرسید خواهم گفت ما نمی‌توانیم کندی را به‌عنوان آغاز فلسفه اسلامی قرار دهیم؛ هرچند التولوجیا را ارائه کرده باشد. اصلا اغراض مابعدالطبیعه فارابی گفت‌وگو با کندی است و با او و نوافلاطونی‌ها مخالفت می‌کند. البته کندی نوافلاطونی نیست اما در چارچوبی کار می‌کند که توانسته خدا را نامتناهی در نظر بگیرد و عالم را متناهی بگیرد اما بیشتر از این جلو نمی‌رود. فارابی است که خدا را به‌عنوان واجب ثابت می‌کند.»

صدوقی‌سها: فلسفه به معنی الاعم یونانی نیست ولی فلسفه به معنی الاخص اسلامی است

صدوقی‌سها بخش دوم سخنان خود را خطاب به نصرالله حکمت آغاز کرد و گفت: «حضرتعالی قائل به این هستید که فلسفه اسلامی وجود دارد. بنده قائل به تفسیر می‌شوم و عرض می‌کنم فلسفه اسلامی هم وجود دارد و هم وجود ندارد. شما وقتی می‌فرمایید فلسفه اسلامی وجود دارد مراد شما کدام دسته‌های فلسفی است؟ ما یک دستگاه واحد ثابت به‌عنوان فلسفه اسلامی داریم یا نداریم؟ نداریم. مراد مشاء، اشراق، حکمت متعالیه، فلسفیات متکلمین است؟ متکلمین اولیه واقعا فیلسوف هستند و دستگاه دارند. فلاسفه آزاداندیش داریم و حتی در خود احادیث متبرکات هم دستگاه فلسفی دیده می‌شود، هرچند استخراج نشده ولی وجود دارد. وقتی می‌فرمایید فلسفه اسلامی مراد کدام‌یک از اینها است؟»، صدوقی‌سها در پاسخ به این پرسش اضافه کرد: «بنده بعد از مدت‌ها تفکر و تنحص به اینجا رسیده‌ام که عنوان فلسفه اسلامی دومصداق دارد. اگر دو ممنا نداشته باشد لااقل دو مصداق دارد. اسم یکی را فلسفه اسلامی به‌معنای اعم می‌گذاریم و یکی را هم به‌عنوان فلسفه اسلامی بالاخص. فلسفه اسلامی به‌معنای اعم همین دستگاه‌های مختلفی است که به فلسفه اسلامی معنون می‌شوند که به خلاف گفته مستشرقین قطعا ترجمه یونانیات نیست و در کتاب پدیدار شناخت، با ادله متعددی متعرض این موضوع شده‌ام. به هیچ وجهی این فلسفه معنون به فلسفه اسلامی، یعنی همین شفا، اسفار و ... به هیچ‌وجه من الوجوه فلسفه یونانی نیستند، اما آیا می‌توانید در مقابل شفا و اسفار علامت تساوی یا اسالم قرار دهید؟ و آنها را یکی بگیرید؟ چنین کاری نمی‌توانید بکنید. این چیزی که بدان فلسفه اسلامی گفته می‌شود و بنده تعبیر به فلسفه اسلامی به‌معنای اعم می‌کنم، نه یونانی محض و نه اسلامی محض است؛ برآورده تفاعل یونان با اسلام است. این دستگاه‌های متعددی که به آن فلسفه اسلامی گفته می‌شود سنتزی از تعامل یونانیات و اسلامیات است. نه یونانی محض و نه اسلامی محض است. یک چیزی برای خودش است. این هم که به آن اسلامی می‌گویید به این دلیل است که در حوزه اسلامی پیدا شده و معنا آن نیست که این [عین] اسلام است.

آنکه می‌فرمایید فلسفه اسلامی وجود دارد، بنده هم با شما موافق هستم، هم‌درصد هم موافق هستم، اما آن هیچ یک از اینها نیست. آن یک دستگاهی منبع